

شمال تسیم

لا امیدار تصیفات



اقلام
سایه ایران

توران کشور

ازادگان

ازاد

عبد افروز

ازاد

سازمان

هنرستان موسیقی!

خجل!

شدم بچ-اردم دور انتخاب خجل
 چو من مباد کس از رای نا صواب خجل
 صلاح من چو ز کرسی و پارلمان باشد
 نیم ز مجلس و وضعتش به هیچ باب خجل
 ز بس به راه وکالت سرشک باریدم
 به پیش چشم شدم از برای خواب خجل
 بشق رای دویدم به زیر چرخ کبود
 که نیستم اگر از روی آفتاب خجل
 شریک رای تو بودم ولی در آخر کار
 شدم به درگاه اولاد بوتراب خجل
 یکی بگفت به سازم ره مهین داود
 به بین چسان شده بیچاره ز آفتاب خجل
 وکیل پیش دیانت فکند سردر پیش
 که شد ز شیوه آن چشم بر عتاب خجل
 سهیل هیچ نه پرسد گناه جوشی و من
 که از ستوال ملولیم و از جواب خجل
 برای رای پس از التماس ها گشتم
 به نزد عالی و دانی و شیخ و شاب خجل
 وکیل حاضر و غایب بدیم در آخر
 شدیم بور حضوری و در غیاب خجل
 بروزگار دگر ارو کبیل شد ، طفلر!
 شود براه لوشان ز اضطراب خجل!

اقای وزیر کشاورزی توجه کنید



باسمعی که در شماره ۴ سال سی ام
 روزنامه نسیم شمال راجع بشرکت
 تعاونی مرقوم فرموده بودید که در
 بابت شرکت تعاونی از کارمندان شکایتی
 نرسیده در صورتیکه پیش از تشریف
 آوردن شما نامه ای از طرف عده
 کارمندان در همین موضوع به آقای
 اعتبار نوشته شد چون شرکت تعاونی
 مصرف کارکنان دولت بکارمندان
 کشاورزی جنس نمیدهد لذا از مقام
 عالی وزارت تقاضا کردیم که چون نزدیک
 زمستان و بارچه بالثبوتی لازم
 بقیه در صفحه ۳

میگن بند موسیقی زبان روح
 است... گویا شما هم در این عقیده
 با من موافق باشید ، اما دلم میخواهد
 يك روز بهترستان موسیقی بروید ،
 و به بینید چگونه این روح حساس ،
 این روح ظریف ، در نهاد جوانان ما
 شعله میکشد ، ولی بدست يك مشت
 ظاهر فریب كشته میشود !

وقتی آقای زرین فر با آن لهجه
 گرم کننده با آن قیافه ای که نور صمیمیت
 و نبوغ در آن میدرخشد ، مرا باتاق
 های تو در توی هنرستان راهنمایی
 میکرد دل من فشرده میشد ، گویا مرا
 وارد زندان تنگ و تاریکی کرده بودند ،
 بوی رطوبت شامه ام را آزار میداد
 و از دیدار بچه های کوچک و جوانان
 با ذوقی که فرادا باید بموسیقی این
 کشور خراب و ویران روح بدهند
 متاثر شدم !

این هنرستان شبیه بيك زندان
 است ، نه غلط گفتم ، شبیه يك قفس
 آهنینی است که این پرندگان نمه سرا
 را در آن محبوس نموده اند .

وزارت فرهنگ ما مانند
 همیشه در پی رنگ و روغن
 کاری و ظاهر سازی است ،
 هیچکس پیدا نمیشود که درد
 های دل این هنرمندان را

اقبال نو

کافه رستوران اقبال نو که خدمات
 برجسته بشماري از راه حفظ مصالح
 عالیہ «۱» خود به بیگانگان عیب نموده
 است و در بار تارک خود همیشه بار
 آنها را بار میکند ، بایکی از افسران
 رشید «۲» و با وجدان «۳» شهربانی
 که همیشه جمله مهم « اولدورم و
 بولدورم » ورد زبان درازشان است
 روبهم ریخته و شرکت محکمی هم
 بوجود آورده اند که اگر اداره اماکن
 عمومی شمر بشود ، نمی تواند علم آنها
 را حمل نماید و اصولا سرکار سربهر
 اداره های دولتی ما را قابل نیشمارد
 ما برای اولین و آخرین بار به
 این افسر بی انضباط شهربانی که حیثیت
 خود را بر روی گرد آوردن پول نکنداشته
 است اخطار میکنم که دست از عملیات
 بی شرمانه خود و این کثافت بازی ها
 بردارد و الا ما نام او را افشا نموده
 و برده از روی رفتار سوء او بر خواهیم
 داشت .

تا آینده چه پیش آید ؟

این بیگانگانی که میخواهند بیایند و
 مدرسه ما را ز نزدیک به بینند خجالت
 میکشیم ، ما چگونه میتوانیم در این
 اتمامهای کوچک زحمات خود را با آنها
 نشان دهیم . «
 زرین فر تا دم در با من آمد
 او مدیر داخلی این هنرستان است و
 بیش از همه دردهای نهفته دارد ، درد
 های او ، دردهای بی درمان او ، تمام
 شدنی نبود ، اما من بیش از این نمی
 توانستم آنجا صبر کنم ، از او خدا حافظی
 کردم ، و براه افتادم .
 در راه با خود فکر میکردم :
 « آیا راستی اینطور که
 میگویند ، فرهنگ ما کشته شده
 روح جوانان حساس ما است !
 شما جواب این سؤال را بدهید ! »

هنرستان موسیقی جان میکنند ، این
 خادمه میثاق ، این فروتن راد ،
 این خالقی ، این محمود پریوز ،
 این بهیمانی ، این مفتاح ، و
 این بازو دولت آبادی چه درد
 هائی در اعماق دل خود دارند
 و نمی توانند آنرا بروز دهند
 زرین فر بن میگفت :
 « بیست و دو سال است رنج
 میکشم ، کار میکنم ، جان میکنم ،
 اما هیچگونه موافقت روحی ندارم »
 او راست میگفت ، زیر افران
 جوان ولایت ما باید در گوشه
 های این مملکت خراب بمیرند
 تا پس از مرگ آنها قدرشان
 را بدانند * باو گفتم :
 « متاثر نباشید وضعیت همه ما خراب
 است ، این مملکت با این ظاهر سازی
 هائی که از ما بهتران می کنند و آنرا
 برخ عارف و عامی می کشند هیچوقت
 اصلاح نخواهد شد ، مگر اینکه دستی
 از غیب برون آید و کاری بکند .
 او ، با يك آه سوزناکی گفت :
 من هرگز متاثر نیستم ، من اگر
 بمیرم در راه خدمت بوطنم مرده ام تا
 ایران هست ما برای رنج کشیدن
 حاضریم اما بعدها خجالت میکشیم ، از

گرمايه نوين
 شرحی در شماره گذشته روزنامه
 نسیم شمال راجع به گرمايه نوین نوشته
 شده بود پس از تحقیقات کامل مامعوم
 شد مسئول این گرمايه آقای علی اندیک
 سپهر مرد با وجدان و با خدائی است
 و گرمايه او در نهایت پاکیزگی و
 تمیزی است و مورد نظر ما گرمايه
 فردوسی بوده است که اشتباه گرمايه
 نوین چاپ شده بود

دلشگسته اجتماع فاسد مارا مقصر می شمارد و حق هم با اوست!

آقای دیوانه!
روی سخن من با شماست گوش کنید اندکی بگفتارهای گذشته خود دقیق شوید، سطح فکر خودتان را کمی بالا ببرید تا حقایق را دریابید **دلشگسته میگوید محیط ما خراب است عقیده دارد جامعه عاقلانست او میخواند بگوید اجتماع ما آلوده شده است** تقصیر را بگردن جامعه میکند محیط را مقصر می شمارد اجتماع ما را غیر قابل استفاده قلمداد میکند او میگوید جوانان مادختران ما بواسطه فساد محیط بواسطه خرابی اجتماع، بجاده بدبختی کشانده شده اند مگر حق ندارد مگر دلشگسته راست نمی گوید مگر تقصیر از جامعه و محیط نیست؟ میگویند ایرانی از نژاد بساک کورش است میگویند همان خونیکه در هروق نادر و دارا جریان داشت همان خون در رگ های ما روان است! تاریخ شش هزار ساله را گواہ گرفته و اظهار عقیده می کنند که ما از

نسل همان ایرانی های سابق هستیم فریادمیزند ما فرزندان همان پادشاهانی که روم را گرفتند و منزلت ایرانی را در شرق و غرب به عرش رساندند از ابقاء آن رادمردان هستیم آیاراست نمیگویندمگر ایرانیان سابق نبودند که دنیایی را بلرزه در آوردند پس چطور شد که حالا اینطور بست و زبون شده اند آقای دیوانه! آیا شخصیت آنها فرق کرده است نه! بخدا نه! محیط ما اکنون فاسد شده است جامعه ما حالا خراب است زیرا ما از نسل همان ایرانیان قدیم هستیم از همان رگ و ریشه ایرانیان پیش هستیم منتها آنها در محیطی پاک و بی آلایش به سر می بردند اگر شخصی به ناموس آنها دست درازی میکرد سنک سارش میکردند اگر کسی دزدی میکرد دستش را قطع میکردند بیای چوب دار میبردند او را از همه قوانین اجتماعی محروم میکردند اما اکنون دزدان اجتماع براحته مشغول کار هستند قاتلین آزادی مشغول گردش

رهبر دومین سال خدمت گزارای خود را آغاز نمود

روزنامه وزین و مسلکی رهبر ارگان مرکزی حزب توده ایران که زحمات و مشقات طاقت فرسائی در تنویر افکار عمومی و خدمتگزاری ملی خود متقبل شده است وارد دومین سال ادامه مبارزه خود بر علیه زور وستم و تعدی و ارتجاع گردید ما این موفقیت بزرگ را به عموم افراد حزب توده ایران و دوست گرامی خود آقای ایرج اسکندری تبریک میگوئیم و موفقیت آنها را از درگاه احدیت خواستاریم

نسیم شمال

هستند از آنها جلو گیری نمی شود هر روز محیط ما خراب تر میگردد اگر آن جوانی را که خیال هتک ناموس کسیر ادا داشت مجازات میکردند اگر برای زنان و دختران ما قانونی وضع میکردند و مانع از این میشدند که با ناز و غمزه های خود دل جوانان را ببرند اگر دختران ما لغت و عور بیرون نمی آمدند اگر در وسط زمستان برای دلربائی در سرمای سخت بابای بی جوراب دلبری نمی کردند اینطور فحشاء زیاد نمیشد تا این اندازه دختران ما جوانان ما هرزه بار نمی آمدند آقای دیوانه چند دقیقه ای به این جملات که از دهان يك دلشگسته نالانی بیرون میآید گوش کنید، دقت نمائید به بینید

آقای وزیر کشاورزی

توجه کنید

داریم حسابداری وزارتخانه حساب شرکت کالای میهن جداگانه باز کنند تا اینکه کارمندان جزء لا اقل بتوانند با خرید پارچه باقسط سه ماهه استفاده نمایند و این زمستانی را بگذرانند ولی از آن نامه نتیجه ای گرفته نشده حال هم باز شرکت تعاونی که مراجعه می کنیم پاسخ میگوید هنوز اداره حسابداری شما مبلغ قروض را تا اکنون نپرداخته که تا از طرف شرکت دوباره بشما جنس داده شود حال از آن مقام عالی وزارت تقاضا داریم چون شب عید است و یکمده از کارمندان که حقوقشان قلیل است و از طرفی نمیتوان یکجا از بازار آزاد پارچه تهیه نمود استدعا چنان است امر مقرر فرمائید حسابداری مجدد پس از وار بخت وجه با شرکت تعاونی مصرف کارکنان دولت حساب باز کنند تا بتوان کارمندان آن وزارت در این ایام عید از مراحم عالی با یکمشت عائله بدعا گوئی مشغول باشند

بنجه غیبی

چه میگوید آیا باز هم شخصیت دخالت دارد؟

این جملات اوست:

« صبر هم اندازه ای دارد »

از خود گذشتگی هم حدی دارد، تا چندان

میتوان کلمات عاشقانه و بوج جوانان امروزی

را متحمل شد، تا کمی میتوان منملکهای

بقیه در صفحه ۷

از سحر

روزنه امید



من باین زندگی راضی نیستم! میخوام بیروم میخوام در يك گوشه آرامی دور از این بشر متظاهر، دور از این روزنه امید زندگی کنم، این زندگانی تلخی که جز يك مرگ تدریجی چیز دیگری نیست این زندگانی سراسر درد و حرمانی که ما را دست آور خود قرار داده است

بروم و عاقبت جان بسپارم!

در آغوش طبیعت، در دامن کپساران جان بدم

مثل يك گل تازه رسته ای روی سینه اش پڑ مرده

شوم!



من دیگر خیلی غسته هستم، خیلی افسرده هستم، خیلی کسل هستم زندگانی در نظرم تاریک است، یک گوشه در ظلمت است یک مرگ است، یک مرگ هولناک است.

مرگش امیدها، مرگش آرزوها!!

مرگ همان امیدی که مرا به آن دلخوش نموده ای، مرگ همان آرزویی که دم از وجود آن زده ای!

امروز من بیاد خاطرات گذشته خویش افتادم امروز من بر روی آن خاکسترهای سردی که آتش قلبم را فرو نشانده اند اشک ریخته ام، ناله نموده ام، گزاری کرده ام.

امروز میخوام برای تو، برای توئی که از بدبختی و بی ایمانی من در عذاب هستی، برای توئی که بیش از همه کس می خواهی گذشته تاریک و مبهم مرا بدانی، برای توئی که آخرین عشق من هستی و دل و جانم را بمرت برده ای، برای تو ...

دیو مهیب استبداد حمله می کند!

ما زبان گویای ملت رنج دیده ایران هستیم و از هیچگونه تهدیدی نمی هر اسیم !!

ما بی مایه و هتاک نیستیم اما غارتگر و آتار ششم بشمار نمیرویم ما ملت را به شورش و بیفادعوت نمی کنیم ما زبان گویای ملت و آئینه افکار توده ستم دیده ای هستیم که زیر سخت ترین و بیرحمانه ترین قیود استبداد و رژیم ارتجاعی دست و پامیزند

چرا ما را به توقیف تهدید می کنید؟ چرا مردم بیچاره و بدبخت را بما می شورانید چرا نمی خواهید که در ده های بی درمان این ملت بیچاره و گرسنه را بشوید چرا از نانه ها و فریادهای یک مشت مردم از جان گذشته هراسان هستید چرا از مطبوعات که زبان گویای این بدبختی ها، این رنجها، این در بدرها این سرگردانها، این گرسنگی ها و بیچارگیها هستند بیزار و متفرید

بیایید ... بیایید و خجالت بکشید در عوض این تهدیدهای بی جا، در عوض این گریه و رقصانیها در عوض این حمله های ناروایی که به پول سیاهی رزق ندارد خود را اصلاح کنید ... اصلاح کنید قبل از اینکه مردم، مردم جان بلب رسیده، مردم رنج دیده، مردم پاک باخته در راه آزادی و مساوات شما را اصلاح کنند و کیفرتان را در دستهای خیانتکارانه شما بگذارند

ما از هیچگونه تهدیدی ترس و واهمه نداریم اما زجرها دیده ایم شکنجه ها بردیم، زندانها را بجان خریداری کرده ایم با چهره مهیب مرگ دمدم رو برو شده ایم سائها است خدمت کرده ایم،

نسیم شمال را بوزش در آورده ایم و امثال شما آقایانی که حب جاه و جلال دیدگان ظاهر بینتان را کور کرده است فراوان دیده ایم

ما تنها در برابر خود یک وظیفه وجدانی و ملی را بیمان می بینیم که هزاران بار ارزش آن از یک عمر ریاست و وزارت برتری دارد و جان خود را نیز در راه این وظیفه مقدس و این جهاد عظیم فدا خواهیم کرد

ما از درد دل توده رنج دیده و ستم کشیده ایران سخن میگوئیم زیرا خود نیز از این اجتماع بر شورو شردلی خونین و قلبی چاک چاک داریم خود نیز از دیدن

اعلام جرم

چون اعلامیه مورخ یازدهم بهمن ماه اداره تبلیغات و تشکیل شورای نظارت در مندرجات جراید برخلاف نص صریح قانون اساسی و مخالفت اصول مشروطیت و آزادی مطبوعات و تفکیک قوای سه گانه بوده و از طرف ارباب جراید که در این موضوع ذینفع و طرف دعوی هستند بر علیه ابلاغیه غیر قانونی اداره تبلیغات اعتراض شده و پس از اعتراض هم اداره تبلیغات بری شب یار دیگر متن همان اعلامیه کذابی و غیر قانونی را در رادیو تهران اعلام داشت و از عملی که بر خلاف قانون است و در صلاحیت او نیست دست برداشته لذا طبق ماده ۱۳۰ قانون مجازات عمومی که عینا در اینجا نقل میشود این عمل اداره تبلیغات را جرم دانسته بنابراین اعلام جرم میکنیم و از دادستان محترم دیوان کیفر تعقیب دخالت کنندگان را که سمت مجهول بخود داده اند میخواستیم

ماده ۱۳۰ قانون مجازات عمومی صریحا مقرر میدارد هرگاه مستخدمین غیر قضائی دولت اعم از حکام و نواب حکام و مامورین نظامیه و امنیه و غیره در غیر موارد حکمیت در اموریکه داخل در صلاحیت محاکم عدلیه است دخالت نمایند و با وجود اعتراض متداعیین یا یکی از آنها یا اعتراض مقامات صلاحیت دار از قبیل مدعی العمومها و روساء محاکم رفع مداخله نمایند از خدمت دولتی منفصل و از دو ماه الی سه سال محکوم به حبس تأدیبی خواهند شد

انتظار ما از دادستان محترم دیوان کیفر اینستکه بدون ملاحظه مداخله کنندگان را که در امری که در صلاحیت محاکمه عدلیه است دخالت کرده اند مورد تعقیب قرار دهد تا در کشور قانون شکنی منسوخ شود

سلمانی های متحرک

خبر تلگرافی خیلی خیلی مهم
تهران خیلی خیلی مجمل نسیم شمال و کتیبه کلیه جراید چنانچه در اثر اعلان اداره شیلات قیمت ماهی شورو سفید صد درصد ترقی کرد حالا هم چند روز است اجرت اصلاح سروصورت در سلمانی ها بدو برابر نرخ تعیینی شهرداری ترقی و تمام دکانهای سلمانی درجه اول شده است

فقط سلمانی های متحرک چهار راه حسن آباد چاله میدان - دروازه قزوین و امثالهم خود را درجه دوم دانسته به نرخ شهرداری قضاوت میورزند!

بنام شهرداری را که تما این درجه بفرم ملت است چاه نکننده منار میدزدند هنوز سلمانی ها را طبقه بندی نکرده بهای اصلاح را تعیین مینمایند البته اگر اینطور نباشد خبر کریم از بی تعالی میلنکید خبرنگار چلقوز آباد

اعتراض شدید

نمایندگان مجلس

روز چهارشنبه هفته گذشته آقایان نمایندگان حاضر در مرکز مجلس شورای ملی اجتماع نموده بر علیه اقدامات و اعمال ارتجاعی و خودسرانه که برای تجدید و نشر بر مطبوعات در جریان است ضمن ایراد نطق های آتشین اعتراض شدید نموده و باتفاق آراء رفع هر نوع محدودیت را در حدود قانون و انحلال اداره منفور تبلیغات را خواستار شدند

رباعی

بی شک عوض اینوضع کنون خواهد شد
دستی زیس برده برون خواهد شد
آروز حساب خائنین یکسر پاک
در سایه انقلاب و خون خواهد شد
ابدی و مطرود این جامه شده اند

آینده در انتظار شاست و همین
آینده مبهم دیر یا زود سرنوشت شمارا
تعیین خواهد کرد

اما ...

ما میدانیم که این مقامهای ناچیز دوروزی بیش بایدار نیست و دیر یا زود این ریاست و عزت شماواژگون خواهد شد و شما در زیر چنگالهای آهنین انتقام که هزاران بار مقدس تر و مهیب تر از دستهای قوی قانون است جان خواهند سپرد!

منتظر باشید

همانطوریکه اسلاف شما امروز در پیشگاه معاکه افکار عمومی محکوم

این رنگهای زرد، این چشمهای سرخ این دستهای مرتعش، این اندامهای لرزان، این گویه های فرو رفته این روحهای خموده و افسرده در سبای بزرگی کسب کرده ایم

ما میدانیم که یک روز یک روز نزدیک مقدرات این ملت شش هزار ساله بدست توده مصیبت کشیده ای خواهد افتاد که بدون شک و شبهه خیانتکاران اجتماعی خود را بپای چوبه های سیاه دار خواهد برد

ما میدانیم که ایرانی برای همیشه زنده و جاوید است و دیگر زیر بار هیچ زور و استبداد و خودسری نخواهد رفت

شما میخواهید زبانهای گویا را قفل بزنید، دلهای جوان را بردن بدمید آزاده مردان را از دم شمشیر ارتجاع بگذرانید، دستهای قوی را به بندید، قلم های حق نویس را بشکنید و روحهای حساس و پاک را از بین ببرید

ناصری

قدرت الله...

بدبختی مطبوعات ایران نماینده کل (۱) مطبوعات در آمریکای شمالی! روح جراید از این انتخاب متفکر است!

خواجہ باز دستہ گل دیگری بآب
داده و مهندس بہرون ہم سفرہ خود
را کہ کارمند حزب عدالت است بہمت
نمایندگی جراید ایران بہت یکسال
انتخاب نموده و از وزارت خارجه با
نہایت متانت و بروہی در خواہت
گذرانامہ کردہ است.

ما میخواہیم بدانیم این انتخاب
مطبوعاتی آیا مشاورہ کدایک از
جراید صورت گرفتہ و مهندس بہرون
را چہ کسی برای عہدہ دار شدن این
مقام برگزیدہ است!

روح جراید از چنین نمایندہ ای
کہ عضو حزب «ع» سرکج است
بزار و ما باین اقدام ناشایانہ جدأ
اعتراض میکنیم.

عرق میریخت ، نظیر همان عرق مرگی
کہ بر روی پیشانی طفلک بیچارہ جمع
می شد!

در شکہ چی! در شکہ چی! در شکہ چی! در شکہ چی!
صبر کن! ترا بخدا! ای داد!
بچہ ام از دست رفت!

زود باش کجا می خواهی
بری!

«خیابان کاخ»
«به! عجب حوصله ای داری
میرم خیابان سیروس، سیروس میری
بیا بالا!»
بقیہ در صفحہ ۷

جادوگر قرن بیستم!

در تہ خیابان گمرک جادوگر
جدیدی پیدا شدہ کہ هیچ چیزش بہ
آدمیزاد شبیہ نیست و کت تمام جادوگران
قرون وسطی را ہم از پشت بستہ است!
این حضرت آقای جادوگر باشی
کہ نام مبارک منصوروی را بدنبال خود
بستہ است از سادگی و نادانی زنہای
وامانندہ استفادہ نمودہ و آنہا را با
چند دعای الکی چنان سر و کیسہ
می کند کہ پس از ختم معاملہ اگر کفش
تخت کرب خانم ہا ہم بہ آنجا بیفتد
باید بروند و یک دعای دیگر ہم بگیرند
تا کفش ایشان مسترد گردد
ما وجود مسعود معبود مسجود این
جادوگر قرن بیستم را برای حفاظت
از چشم زخم شدیدہ شکر سرخ و نان
سیلو و اعلامیہ ہای کذابی مقتنم شمرده
و صد در صد امیدوار ہستیم کہ آقای
جادوگر بزودی کمر صادر کنندگان
اعلامیہ را دولا خواهد کرد!



«نیشہ ا دارند مردم ازینما
بیرون میانند ، یک اسکناس دوتومی
انعامشہ! حاضری بالا...»

تہران از رمق افتادہ بود...
دردیز چنگال غرس زمستان دست و
پامیزد!
قدرت میدوید، توی این سرما

در گوشہ های تہران

خبر نگار: فاریدہ

برای شہرداری در ہم و رشوہ خوار
تہران مینویسند، جزئی از کلی است
و یکی از ہزار نیست، و خیلی شہرداری
ماناقص تراز آنست کہ تصور میشود
ما از این اقرار صریح انخاستند
می کنیم و عقیدہ داریم کہ تمام کارمندان
شہرداری از سروتہ یک کرباس ہستند
و اصولاً وجود این ادارہ ہم مثل ادارہ
اعلامیہ بخش کئی زاید است!

راہ تازه

شرکت قماش شماره ہشت کہ از
راہ و جاہ میسیون آمریکائی استفادہ
خوبی نمودہ و با فروش قند و شکر
پر لیجن عرش را سیر می کند، از ہر
سیزدہ سیر شکر پر آب خالص «۱»
چہار سیر کش میرود و آنرا بابت
حق و حساب زحمات طاقت فرسای
خود محسوب میدارد
ما این راہ تازه دزدی و استفادہ
مشروع «۱» را بہ کلہ کنندہ های حق
و حساب گیر از تہ قلوہ تبریک عرض
میفراہیم!

توجہی نداشت!
تہران مغوف بہ این منظرہ شوم
منظرہ ای کہ تاکنون ہزاران باردیدہ
است لبخند میزد، یک لبخند پرتمسخر!
ساعت یازدہ ونیم بود، نیمساعت
دیگر وقت داشت الان ساعت دوازده
خواہد شد و کاسکہای زرد حکومت
نظامی از دور بہ او نہیب خواہدزد و
دیگر نخواہد توانست در خیابان بماند
...»

«آقای در شکہ چی! محض رضای
خدا مرا بہ آن... انستیو...»
نمیدانم کدام جہنم درہ! تہ خیابون
کاخ بیر دختر کم دارہ از دست میرہ...
ہمانجا!»

«کجا! انستیو باستور! ا
برو بابا خدا بدرتہ غرق رحمت کنہ
توی این سرما اونہم انستیو باستور!
نمیرم!»

«بابا... واللہ من ہمیش
پنج ہزار و دہشاهی دارم، بیا اینہم
مال تو اوقت میگذرد، گفتہ اند حتما
باید اونجا ببری، بیا خدا خیرت بدہ

ماہ اعلامیہ!

یکی از ستارہ شناسان افندی بیتری
در جلسہ خواجگان حزب «شقاوت»
کہ در شام خانہ خصوصی تشکیل می
شود و چلو کباب ریاست های آیندہ
این مملکت بد اقبال مستبد پرور را
بہ افراد شلم شوربای خود نوید میدہد
پیشنہاد مفیدی برای ماہہای شمسی
صادر فرمودہ است کہ ماہ کذابی بہمن
را ماہ «اعلامیہ» بنامند، و زندان
عوض اینکہ بگویند:

دی، بہمن، اسفند!
درفشانی کنند!
دی، اعلامیہ، بہت اعلامیہ!
این پیشنہاد با چند شیشکی قایم
مصادف شدہ است!

اقرار...

در جلسہ ای کہ رئیس تازہ شہرداری
میخواستہ اند دم مدیران جراید و
نویسندگان انتقادی را بہ بیئند اختیار
از کف با کفایشان بدر رفتہ و اقرار
فرمودہ اند کہ «آنچہ روزنامہ نویسہا

قدرت الله فقط يك دخترك مالموس
و شیرین زبان داشت، يك دختر كوچك
و قشنگ، مثل بنفشہ ہا مغموم، مثل
ستارگان درخشان!
سرمای زمستان دو شب بیش،
همان شبی کہ تروتمندان کاخ نشین
در عیش و نوش بودند تہران را بلرزہ
انداختہ بود، طفلک بالا بوش درستی
نداشت سرما خورد، خیلی سخت ہم
سرما خورد و پس از آن بیچارہ دوچار
مرض موحش دیفتری شد!
شب سردی بود تہران ہم سرما
خورده بود، آخرین فشار بی تابانہ
خود را روی یخہای زمستان، یخہائی
کہ مثل دل افسونگران شہر سرد و
سخت بود، وارد می آورد، این فشار
مانند واپسین دم معترضان بود. برای
در یافتن حیات موثر نبود!

طفلك «فرفر» میگرد، در
میان چشمان طناز و نیم بستہ او،
دوقطرہ اشك کہ نمیدانم از کجا سرچشمہ
گرفته بود میدرخشید، اشکی کہ چون
شبنم بود، شبنم سحری!
قدرت الله بی نوادہ در مانندہ، دخترک
خود را برداشت و بیرون دوید، گفتہ
بودند کہ کودک بی مادر او بیمار است
بیماری کہ تنها سرم های مقوی
«انستیو باستور» در آخر خیابان
خلوت کاخ میتواند نجاتش دہد.
قدرت الله آنروز بکار نرفته بود،
کسی کہ در سرما کارگرو عملہ نمیخواہد
آنہم در میان، این سرمای خشک و
عبوس!!
دست بہ تہ جیب خود برد پنج
قران و دہشاهی بیشتر نداشت آن ہم
بول شام آن شب او بود، دست بہ
دامن هیچکس نمی توانست بزند چہ کسی
در این زمانہ حاضر است از يك دردمند
بییوا دستگیری کند!
طفل در آغوش او، آخرین
دقایق احتضار را می ببود، چون مار
گزیدہ بخود می پیچید... حرف نیزد
بہ آہہا، بہ نالہ ہا، بہ اشکها
بہ تکانہای پدر پیر و شکستہ خود

بقلم: باران

تهاشا کنید

«۲»

خوشا بحال کسیکه از طب و طبابت مر رسته ای ندارد با محیط مریضخانه آشنا نیست و مریض را نمی بیند نمی توانید تجسم کنید حال مریض بپچاره ای که در تب میسوزد حواس ندارد هذیان میگوید و کسی نیست به او رحم نماید دلداریش بدهد و وسایل پرستاری او را از هر جهت فراهم سازد پرستار دارد شاید بجای یکی چند پرستار در اطاعت هستند ولی کدام يك از آنها مانند مادری دلبند و یا خواهری از خود گذشته از او توجه می کنند بدون شك هیچکدام مریض بدبخت از سرشب جای خود را نخس کرده و تا صبح در ملافه های پر از ادرار خود غلط میزند لکن پر از مدفوع او ساعتها زیرش می ماند و بیمار بی نوا در آن بوی تمفن و در آن وضعت رقت بار شب را بصبح میسازد بیاید و نگاه کنید در این اتاق نه نفر مریض خوابیده است دو ساعت از نیمه شب گذشته این چهار نفر اول چه خواب راحتی دارند این پنجمی چرا اینقدر مینالد آه بگفته های او گوش دهید او میخواهد بچپایش را به بیند دخترش را میطلبد گویا اسم دخترش پروین است .

پروین را میخواهد در آغوش بر از شفقت خود بفشارد .
آه پروین کوچک نمیدانی پدر نازنین تو چقدر ترا دوست دارد و چقدر بتو علاقمند است که با این حال باز بفکر تو است و از بردن نام تو آلام درویش تسکین میابد قطرات درشت باران به شیشه های اطاق میخورد سکوت مرگ باری فضای این اطاق را فرا گرفته هر يك از بیماران با حالتی ناآرام و غمناک در روی تخت خود دراز کشیده اند چهار پایه خوابش برده بشاری سرد شده و هوای سرد از لابلای پنجره ها و در های موقتی اتاق وارد میشود و بدن بیمار آنیکه در تب میسوزد نوازش می دهد .

چه منظره وحشت انگیزی است این جوان را به بیند که صورتش مانند گچ سفید شده و تنفسش در شرف ایستادن است بزحمت نفس می کشد آه دست و پايش چقدر سرد است چرا بمن نگاه میکنند ؟ از من چه میخواهد ؟

قطعه

یکی بتازه جوانی ز راه شوخی گفت که چیست سن تو گفتا دو سال مانده به بیست از این قضیه چو ده سال رفت از سرنو سؤال کرد ز سنش بلا تأمل وزیست بگفت هیچده چون زین سخن تمجب کرد جوان بخنده بگفتا که حرف مردیکست عباس فرات

بیاضافی

نشان از دوستان و دوستانداران نمی بینم کجا رفتند یاران وجود اینهمه کور و قیور نشان از عدم ثبات این زندگانی موقتی است اینهمه کبر و غرور اهل دنیا بهر چیست با وجود آنکه دور زندگی پاینده نیست کسی را خبر از چگونگی آنها نمیدانم آنرا که خبر شد خبری بساز نهاد حکما و فلاسفه اهل دانش و بینش کمیتشان در این راه مانده و راه بجائی نبرده اند .

همه حیران و سرگردان چه عاقلها چه جاهلها عارفی کو که کند فهم زبان سوسن تابگوید که چرا وقت و چرا باز آمد در آن عالم از شب و روز اثری و از بهار و خزان خبری نیست عالم جان و روان است و جهان مکرمت خداوند متان - هوایش معتدل و فیض الهی همه را شامل است خوش هوای غم نمی دارد دیار نیستی

ساکنانش جمله یکتا پیرهن خوابیده اند بپیر از زحمت و سختی چه باشد حاصل هستی خوشا ملک و وسیع نیستی و آن آرمیدنها خاک صحرای عدم از آب هستی خوشتر است بر سر جان اینقدر میارزی ای مرگ جز انتقال از عالمی به عالمی عالیتر نیست خوش آنکسانکه جسم نهادند و جان شدند یکبارہ جان شدند و زنده مانده نماندند .

ولی همانطور که انسان در عالم رحم نمیتواند تصور چگونگی این عالم پر وسعت را بنماید در این عالم نیز نمیتواند چگونگی عالم بی انتهای بعد را تصور کند عوالم وجود همه مقدمه آن

مسابقه نسیم شمال

نخستین پاسخ

از : آقای دکتر ب. ادیبی

- ۱ - از کتابهایی که تا کنون خوانده ام بینوایان و بکتور هوگو و مرا یاد کن ناصر نظامی را زیاده تر دوست میدارم
- ۲ - از نویسندگان ایرانی آقای دکتر رضازاده شفق و نویسنده انتقادی شما فاریده را بیشتر دوست میدارم
- ۳ - دلسوخته ترین شمرای ایران سحر و داغ دیده ترین آنها آقای ساعی مدیر نسیم شمال است
- ۴ - از نمایشنامه هایی که دیده ام در سایه حرم اثر مرحوم شهر زاد دارای بزرگترین جذبہ درام نویسی و درس اجتماعی بوده است
- ۵ - مترجمین ایرانی کمتر دارای ذوق و ابتکار هستند ولی بین آنها آقای نصرالله فلسفی از هر حیث شایسته تقدیرند و کتاب سر گذشت و رتر ایشان بهترین کتابهای خارجی است که بزبان فارسی ترجمه شده است
- ۶ - بنظر من پیرترین نویسندگان ایران آقای دکتر رضازاده شفق و جوان ترین آنها آقای دلشکسته میباشد
- ۷ - از روزنامه هایی که در ایران منتشر میشود ایران ما و مین پرستان را بیشتر دوست میدارم
- ۸ - عقیده من در باره نامه کهن سال شما بسیار ثابت است و میل دارم هیچوقت ستون ادبی خود را که بقلم سحر نوشته میشود ترک نکند
- ۹ - تنها آرزوی من اینست که خداوند موهبت شاعری و نویسندگی را بمن هم عطا کند تا بتوانم تخیلات و احساسات درونی خود را بصورت شعر و نثر در آورم
- ۱۰ - در این مسابقه با يك تیر دو نشان میزنم هم میخواهم جایزه را ببرم و هم میخواهم ذوق خود را امتحان کنم این بود پاسخ من

هالند و آنجاست سر منزل مقصود - رسید به عالم بخشش احسان راه یافت و به الطاف خداوندی وارد شد از این ظلمتکده به عالم انوار شتافت از این معنت سرا بچپان سرور و نشاط پا نهاد - از قبه غم و معنت رست و نفس تنگ تن را شکست مرغ جانش از این عالم فانی باوج پراختراز باقی پرواز کرد از دیدن ناامنیات و تحمل رنج و الم راحت شد از این خارستان ستم بگلزار غم همیشه بهار عاری از خارها بدی رو کرد - ماهم دریا زود از این عاریت سرارخت خواهیم بر بست و بقافله رفتگان ملحق خواهیم شد

همه مسافروان بس عجب که ملائفه پانکه زود بمنزل رسیده میگردند امیدوارم که روح پر فتوح مرحوم صافی ادیب دانشمند در جوار رحمت حق شاد و مسرور باشد و خداوند جلیل بیازماندگان و برادران آن مرحوم مخصوصا جناب سر هنک سلیمانی صبر جزیل عطا فرماید

عباس فرات

در آن عالم دیگر اثری از هرج و مرج و بیمدالتی و تبعیض و حق کشی وجود و ستم نیست - عالم عالم عمل است عالم حرف نیست خوشا بحال کسانی که با اعمال نیکو و زاد و توشه بسندیده با آن عالم رهسپار میشوند نشانی از زحمات و مشقات این عالم در آن نشاء نیست - خوشا مرگ و آن خواب نوشینش از بی - خوشامرک و آسایش جاودانی

مرحوم غلامعلی سلیمانی (صافی) که در ذوق و ادب کمتر نظیر داشت و تمام عمرش در تحصیل و ترویج دانش و ادب و خدمت بپهن گذشته بود در جوانی یکسال قبل از این در این چنین ماه و هفته رفت و چون هنوز مراحل زندگانی را کاملاً طی نکرده بود مرگ ناگهانی او قلوب دوستانش را جریحه دار ساخت -

اگر چه ناکام رفت ولی در عالم جان و روان کام یافت بر راحت ابدی

دلشکسته اجتماع

فاسد ما را مقصر هیشمارد

نظرت انگیز جوانان امروز را که مانند شربه ای است که بر قلب اجتماع میخورد گوش کرد و تاب آورد؟ تا کی ... تا چند؟

«آبا جوانان ما نمی دانند که دختران فقط برای حفظ آبروی خود برای نگهداری حیثیت خود پیش روی مردم و یکمده همسالان خود ناچار و مجبوراً با آن جوانان رفیق میشوند و با اصطلاح با او نزد عشق میبازند اینها فقط فقط برای این است که از آسیب بقیاهر بمانند و از چنگال دیوسیرتان دیگر در امان باشند ناچار هستند او را به رفقای خود برعمو و با سر عمه معرفی نمایند، ترا بخدا به پینید وضع دختران امروز و مادران آینده کشور عزیز ما چگونه است؟»

قدرت الله

بقیه از صفحه ۵

بیچاره قدرت الله دو سه بار زمین خورد؛ باد مثل نیشتری بتن او فرو میرفت، طفل نیه جان خود، طفل بیسار خود، طفل بیمار خود را روی سینه فشار میداد، قلبش میخواست از جا کنده شود، تهران کم کم دست و پا میزد از سر و صدای میافتاد عابرین تک تک در کتج خیابانها دیده میشدند نور اتومبیلها سرگردان و دیوانه هوا را می شکافتند!

آه! يك درشكه پیدا شد یقین بن با رحم است بوئی از انسانیت برده است اگر بن رحم نکند به بچه ام رحم خواهد نمود

درشکه، آی ۰۰ درشکه!

درشکه صبر کرد يك صبر عیوسانه از پشت شان گردن خال خال دولا

پهنایك صورت، زمخت و بر تکبیر - نظیر چهره های طایفه مغول - بیرون آمد چشمان او در تاریکی برق میزد مثل چشم يك گربه براق!

صدای ترکی کلفتی ایتم آهها و زاری های قدرت الله اینطور جواب داد: «ساعتی نومه باشا! مان به آنستو باستورا که میرم»

یعنی «ساعت نه است باشد من به آنستو باستور نمیروم»

قدرت در آخر چهارراه عزیزخان بزانو در آمد، دیگر رستی بر تن نداشت نگاه دهشتناکی بچهره بریده نك دختر ك افکند، نمیدانم در این نگاه چه دید که دیوانه وار از جا بجهت و بایک سرعت فوق العاده بمیان تاریکی و سکوت محض خیابان دوید.

تهران در پشت سر او به آغوش باد می شافت!

قدرت الله میرفت که دختر که مرده خود را بغاک بسپارد!

جواب این دختر معصوم، این فرشته بیگناه، این پیر مرد بدبخت، این وجود اغدیبه، را بشما بدهد، بشما ای مصلحین اجتماع، بشما که طرفداران سخت ترین و بی رحمانه ترین رژیم محیط هستید ...

به شما ...

این سخنان را شنیدید؟ به افکار او آشنا شدید؟ به خبط و اشتباه خود بی بردید؟

پس اینرا هم بدانید که جوانان امروز فقط برای ابراز شخصیت و به اصطلاح جلوی رفقا «بز» دادن و دختران امروز برای محفوظ ماندن از صدمات و نیش های زبان پسران هرزه آن بدوستی با يك نفر جوان میدهند ولی این رفاقت، همین دوستی، آنها را به وادی نیستی می کشاند آنها را به برتگاه فنا سوق میدهد

جوانان ما هم گناهکار نیستند، شما خوب فکر کنید و بعد قضاوت نمایند.

اگر زنان هر جایی اعدام شوند اگر آنها را نیست و نابود کنند آنوقت جوانان و زنان ما بدتر خواهند شد، فحشاء بیشتر میشود و بجای یکمده معدودی زن هر جایی تمام دختران و جوانان ما فاسد خواهند شد زیرا محیط ما چیزی جز فساد بار نمی آورد

پس آقای دیوانه شما حق ندارید بگوئید بایستی زنان هر جایی را کشت همانطوریکه دلشکسته میگوید

باید محیط فاسد، باید اجتماع خراب باید شخصیت های کثیف را نابود کرد و اخلاقیهای بست را تربیت نمود اینها یکمده حکم قتل یکمده بیچاره ای را صادر کرد!

فهمیدید یا هنوز هم در عقیده خود در عقیده غلط و پوچ خود، ثابت هستید

محمود دپور شالچی

آگهی

با اینکه خدمت مقدس سربازی وظیفه هر شخص میهن پرست و یکی از فرایض اجتماعی است مشاهده میشود که عده ای از مشولین علی رغم وظایف قانونی خود از انجام خدمت سربازی شانه تپی و بوسایل مختلف خود را از نظر مأمورین مربوطه مخفی مینمایند در صورتیکه ممکن است عده از این قبیل مشولین در ادارات و بنگاههای دولتی یا ملی مشغول خدمت بوده و از طرف ادارات و بنگاهها هم که حقا بایستی در اجرای قانون با مأمورین مربوطه تشریک مساعی و از نگاهداری این قبیل مشولین خودداری و بلکه آنها را ملزم نمایند که به تکلیف قانونی خود رفتار نمایند تویهی بانقضاء مدت معافیت آنها نشده و بخدمت آنها ادامه داده میشود.

علیهذا اداره نظام وظیفه با تذکر بمقررات مواد ۹۸-۱۶۰-۱۶۲ قانون خدمت نظام وظیفه مصوبه خرداد ماه ۱۳۱۷ و اسفند ماه ۱۳۲۱ از ادارات و بنگاههای دولتی و ملی تقاضا مینماید که در صورت داشتن این قبیل مشولین در خدمت آنها را بنزدیکترین حوزه نظام وظیفه معرفی تا وضعیتشان رسیدگی در صورتیکه طبق مقررات قانون استحقاق تمدید معافیت دارند برک معافیت قانونی صادر و در صورت فقدان موانع قانونی بخدمت اعزام گردند رئیس اداره نظام وظیفه عمومی سرلشکر تقی

ش ۶۰۱ - (ک.ک.ک.ک.)

آگهی

بمنظور تشویق بیشتری از پس انداز کنندگان بهره حسابهای پس انداز افزایش یافته و از اول دینامه ۱۳۲۲ بوجه پس انداز تا ۲۰۰۰ ریال (چهار درصد) از ۲۰۰۰ ریال تا ۵۰۰۰ ریال (دو درصد) در سال نسبت بمزاد ۲۰۰۰ ریال و از ۵۰۰۰ ریال تا ۱۰۰۰۰ ریال (یک درصد) در سال نسبت بمزاد ۵۰۰۰ ریال بهره تعلق میگیرد.

بملاوه همه ساله مبلغ معتابهی بطور قرعه بدارندگان حساب پس انداز

جایزه داده میشود.

(مبلغ جایزه اینکه در سال ۱۳۲۱ داده شده بالغ بر ۶۰۰۰۰۰ ریال بوده)

کسانیکه تا پایان سال جاری حساب پس انداز باز کنند مشمول جایزه پس انداز سال جاری شده و چنانچه بخت آنها یاری کند علاوه بر استفاده از بهره مربوط جایزه ای هم نصیبشان خواهد شد

بنابر این از عموم اهالی پایشخت و حومه دعوت میشود که هر گاه تا

کنون از مزایای پس انداز بهره مند نشده اند قبل از پایان سال جاری برای

باز کردن حساب پس انداز یکی از مجلهای پایشخت مراجعه فرمایند:

- | | |
|--------------------------------|---------------------------|
| خیابان فردوسی | صندوق پس انداز ملی |
| » بوذرجمهری | بانک ملی ایران شعبه بازار |
| » سپه | » باجه پستخانه |
| » یهلوی - جنب کوچه شیانی | » امیریه |
| » شاهرضا - جنب فروشگاه بنزین | » شاهرضا |
| » سپاه - دروازه شمیران | » سپاه |
| » مولوی - مقابل باغ فردوس | » مولوی |
| بازار - سرای حاج حسن | » بازار |
| خیابان خیام - چهار راه گلپوندک | » خیام |
| تجربش | نایبندگی تجربش |
| شهرری | » شهرری |
| کرج | » کرج |

صندوق پس انداز ملی

س - ۵۹۸ ۵-۲

آگهی

پیرو آگهی قبلی اداره کل کارخانجات انتقالی ارتش قبول پیشنهادات مربوط بمنافعه خرید یکصد هزار الوار قنداق طبری (مرس) و سه هزار متر مکعب تخته (توسکا) تا روز یکشنبه ۳۰ بهمن ماه ۲۲ تمدید و پیشنهادات رسیده در روز دو شنبه اول اسفند باز و خوانده خواهد شد ک.ک.ک.ک. ش ۶۰۰ رئیس اداره حسابداری کارخانهای انتقالی ارتش

از ماست که بر ماست

در مملکت امروز عجب مهر که بر ماست
در شهر بهر گوشه عیان شیون و غوغاست
بیکانه در این مهر که مشغول تماشا است

ایست خانه خرابی همه در زیر سر ماست
از ماست که بر ماست

دلها همه در وحشت و جانها متزلزل
تنها همه در رعشه زبانها متزلزل
پیران همه در خوف و جوانها متزلزل
از سطح زمین غلغله بر کنید میناست

از ماست که بر ماست

امروز دلی نیست ز غم تنگ نباشد
هر گوشه بجز صحبت این جنک نباشد
اینجا دو نفر یکدل و یک رنگ نباشد

ده رنگی ما بر همه آفاق هویداست

از ماست که بر ماست

تا چند کنی فخر که جمشید نژادیم
از نسل کیومرث و فریدون و قبادیم
امروز مثال پشه اندر کف بسادیم

از هر طرفی سر سر غم مهر که آراست

از ماست که بر ماست

قوس است، ز سرما رمقی بر شعفا نیست
امسال کسی هیچ به فکر فقرا نیست
چون درد یکی نیست دوتا نیست سه تا نیست

در آخور خر جای علف خوشه خرماست

از ماست که بر ماست

افواج بلا جانب ما صف بصف آمدند
امواج جفا حمله و راز هر طرف آمدند
بر کشور ما طعمه ز هر ناخلف آمدند

در خانه ما خصم دغل دست به پناست

از ماست که بر ماست

ما را نه به اسلام شریف است عقیده
اندر رک و در ریشه ما چهل دویده
خون تن ما را جو زلو خصم میکیده

اندر طبق زهر عیان پشمک و حلواست

از ماست که بر ماست

شد فصل زمستان فقرا رغبت ندارند
اشراف ترحم به دل سخت ندارند
میگفت منجم ضحفا بغت ندارند

چون طالبان تیره مثال شب پداست

از ماست که بر ماست

ارباب خورد صبح به پهلوی بشاری
شیر و شوکولات و کره با نان سوخاری
در کوچه ز سرما فقرا مرده به زاری

فرمان جهان گیری سرما بسر ماست

از ماست که بر ماست

چیده بسر سفره فلان عبده الاعیان
کبک و بره و ماهی و قرغاول بریان
کرده است غضب حضرت اشرف بفسنجان

زیرا عوض مرغ درو جوجه تنهاست

از ماست که بر ماست

یارب برسان قائم ما حاجت حق را
تا فاش کند باطن این دین به حق را
تغییر دهد یکسره این نظم و اسق را

ما را همه امروز ظهور تو تنهاست

از ماست که بر ماست



صاحب ایمازیدیر و مبرویر، حریرچیان ساعی

تفسیر جراید



آقای وزیر فرهنگ پاسخ بدهید؟

تاکنون چه اقدامی درباره محصلین اعزامی ما به اروپا نموده اید ؟
طبق خبرهایی که ما در دست داریم عده زیادی از این جوانان لایق و فعال در پایتخت های اروپا بفلاکت افتاده اند و روزگار خود را به درددری و کرسنگی میگذرانند ؟
اصولاً از روی چه قاعده و موازینی پرونده این اشخاص که چشم و چراغ آینده ایران هستند به دبیرخانه دانشگاه رفته و در آنجا بایگانی شده است آیا وجود وزارت فرهنگ تنها برای کشتن روح جوانان کشور است ؟
مگر محصلین اعزامی ما چه گناهی کرده اند که باید محکوم این رژیم غلط و اسیر دست یک سرپرست بی حیث باشند ؟
زودتر بما پاسخ دهید .

لانه زنیور و بیرون کردن خواجیه یورا
آرزو همه خواندولن نبرده اند
نسیم شمال - داداش مگر نمیدونی
خواب برادر مرگ است ؟
ایران - چگونه فرشی را کشتند
نسیم شمال - این قضیه را باید
امتحان نمود ، لطفاً به پزشک احمدی
مراجعه نمایند .

فرمان - دیروز عصر در
شهرداری تهران
نسیم شمال - برای دادن اعلامیه
شفاهی بخراید
میهن پرستان - مردیکه هرگز
محبوب نبوده و با دیگر محبوب نمیشود
نسیم شمال - حضرت آقای
حجة الاسلام دستانی ؟
کانون - در یکی از کارخانهای
نظامی بروی مردم باز شد
نسیم شمال - در کار خویش
عیبی نداره - ولی مینترسم در اعلامیه
دو نیش هم واژه ؟
صدای ایران - استعفای و کلای
تهران
نسیم شمال - با با دروغ باین
گندگی ، کدام خر پولی که این همه
پول خرج کرد و رای خرید استعفا
می دهد ؟
بهرام - با ما بیایید
نسیم شمال - با داره تبلیغات ؟
با آنجا یک فرخی را بردند ، کجا را
میگویی همقطار ؟
اهید - جبهه دوم کی باز میشود
نسیم شمال - ششم اسفند ،
یعنی همان موقتیکه در دارالشورای ملی
ما باز میشود
فر ۵۱ - تفاوت دوشمشیر
نسیم شمال - بابا فقط شمشیر
این مسود کافی است ؟
ناهدید - پیشنهاد مفید راجع به
تبلیغات ؟
نسیم شمال - تعنه کردن این